

قرینه زمان نزول و خطای راهبردی در فهم مفسر

محمدحسن جواهری*

چکیده

از نظرگاه مشهور مفسران، یکی از قراین پیوسته غیر لفظی و شناخته شده علم تفسیر، قرینه زمان نزول است. بیشتر مفسران- به ویژه مفسران معاصر- به این قرینه توجه نشان داده و از آن در تفسیر برای نقد و بررسی روایات تفسیری، شأن نزول، تحدید و تعیین معانی واژگان، ترجیح آرای تفسیری، و... استفاده کرده و می‌کنند، لیکن برخی پژوهشگران- خودآگاه یا ناخودآگاه- با گسترش در کارکرد این قرینه، ارزشی مبنایی برای آن در نظر گرفته‌اند. نکته چالشی این مطلب- با گذشت از منابع دسترسی به زمان نزول سور و آیات قرآن- تبیین مفهوم قرینه و مبنا و بررسی حجیت آن دو است. بررسی ادله حجیت قرینه بودن زمان نزول و دامنه دلالت آن و نیز پایه استواری دیدگاه مبنایان و نقد ادله آنها رویکرد مقاله پیش رو است. فرضیه نگارنده در این مقاله، حجیت قرینه بر پایه روایات و اصول عقلایی محاوره و عدم حجیت مبنا به دلیل فقدان دلیل است.

واژگان کلیدی: قرینه، مبنا، زمان نزول، ترتیب نزول، تفسیر به ترتیب نزول.

۹۷

دهن

قرینه زمان نزول و خطای راهبردی در فهم مفسر

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

*استادیار گروه قرآن پژوهی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. s.javahery@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۷/۵/۹ تاریخ تأیید: ۹۷/۱۱/۳

مطابق اصول عقلایی محاوره، اهل بیت علیهم السلام و مفسران از دیرباز به قرینه تاریخ نزول توجه داشته‌اند و کم و بیش در تفاسیر کارکردهای آن دیده می‌شود، لیکن رویکردی تازه بر آن است که به قرینه نزول بهایی در خور مبنا داده و کارکرد مبنا را برای آن تعریف کند. بررسی آثار طرفدار این روش تفسیری و نیز بررسی فرآورده‌های آنها چالش‌هایی را فراروی این روش آشکار می‌کند. نقد و بررسی این نظریه یا دیدگاه از ابعاد مختلفی بایسته است که مهم‌ترین آنها ارزیابی و بررسی جایگاه و مشروعیت چنین تعاملی با تاریخ و ترتیب نزول است. تا آنجا که نگارنده بررسی کرده، پیشینه‌ای برای نقد این روش از بعد یاد شده در دست نیست و می‌توان این مقاله را گامی نخست در نقد این روش تفسیری ارزیابی کرد. فرضیه نگارنده در این خصوص، عدم مشروعیت تعامل یاد شده و ضرورت بسنده نمودن به کارکرد قرینه بر اساس اصول عقلایی محاوره است. در این مقاله پس از مفهوم‌شناسی برخی واژگان کلیدی و بررسی اصطلاح قرینه و مبنا و تبیین معنای مراد طرفداران این روش، مشروعیت این روش تفسیری بر اساس آخرین مدعیات و آثار موجود به بحث گذاشته می‌شود.

الف) مفهوم‌شناسی «قرینه» و «مبنا»

۱. قرینه

قرینه عنصری در کلام است که در انتقال یا انصراف معنا- از یک معنا به معنایی دیگر- نقش ایفا می‌کند و به سهم خویش از تطویل کلام می‌کاهد. مردم در تعاملات اجتماعی خود به گفت‌وگو نیازمندند و در این مسیر کوتاه‌ترین راه را برای رساندن مقصود خود به طرف مقابل انتخاب می‌کنند. برای این منظور متکلم و مانن از کاربست قرائن گوناگون غفلت نمی‌کنند و این نوع تعامل با قرائن در ناخودآگاه آنها وجود دارد. وقتی کسی در روز شنبه سخن از خرید ماشینی خاص کرده است، اگر معامله او به هم بخورد، برای خبردادن به دیگرانی که پیش‌تر از خرید مطلع بودند، بیشترین تکیه را بر قرینه ذهنی کرده و خیلی خلاصه می‌گوید: معامله به هم خورد. مخاطب نیز کاملاً

متوجه مراد او می‌شود. استفاده، اعتماد و تکیه بر قرینه در همه روزگاران بر قرار بوده و قرینه یکی از عناصر دخیل در انتقال معنا به مخاطب است و هرگونه خلل در ایفای نقش قرینه به ایهام، کژتابی و اشتباه منتهی می‌شود.

قرائن در یک تقسیم‌بندی کلی به پیوسته و ناپیوسته تقسیم می‌شوند. قرینه پیوسته نیز گاه لفظی است و گاه غیر لفظی که اصطلاحاً به آن «لَبّی» گفته می‌شود. مقصود از قرینه پیوسته لفظی، «سیاق» است که به فراوانی در تفسیر کاربرد دارد. مثال ساده آن واژه «یرمی» در مثال معروف «رأیت اسداً یرمی» است. واژه یاد شده موجب تشکیل سیاق برای عبارت شده که معنای اسد را در انسان شجاع منحصر می‌کند.

بر خلاف قرینه پیوسته لفظی، قرائن پیوسته غیرلفظی بسیار است و گستردگی زیادی دارد. شماری از این قرائن عبارت‌اند از: اوصاف و احوال گوینده، اوصاف و احوال مخاطب، نسبت گوینده و مخاطب، زمان و مکان انعقاد گفت‌وگو، ارتکازات شنونده و گوینده، موضوع گفت‌وگو، مقام سخن، لحن سخن و... منظور از مرتکزات گوینده و شنونده، هرآن چیزی است که پیش از گفت‌وگو در ذهنشان جای دارد و بر اساس آنها و با کمک آنها می‌گویند و می‌شنوند؛ چیزهایی مانند معلومات پیشینی موجود در ذهن، معرفت‌های بدیهی، فرهنگ و رسومات طرفین که شامل گفتمان قبلی طرفین درباره موضوع گفت‌وگو نیز هست؛ از این رو در علم تفسیر، سخن قبلی در خصوص یک موضوع که مخاطب از آن آگاه است، می‌تواند در جایگاه قرینه تفسیر سخن فعلی درباره همان موضوع قرار گیرد که شاخه‌ای از آن مربوط به ترتیب نزول در نوشتار حاضر است. در حوزه تفسیر، افزون بر موارد یاد شده سبب و شأن نزول نیز جزو قرائن پیوسته غیرلفظی به شمار می‌رود که در کنار فرهنگ زمان نزول و زمان و مکان نزول آیات به «فضای نزول» شهرت دارند. قرائن ناپیوسته نیز خود مشتمل بر لفظی و غیرلفظی است. قرائن ناپیوسته لفظی عبارت‌اند از: آیات و روایات. قرائن ناپیوسته غیر لفظی نیز عبارت‌اند از: معلومات عقلی نظری و ضرورت‌های دینی، مذهبی و اجماع‌های معتبر (ر.ک: بابائی، ۱۳۹۴، ص ۱۹۲-۱۹۳).

۲. مبنا

مبنا در لغت به معنای بنیان، اساس، شالوده، ریشه و مانند اینهاست (ر.ک: دهخدا و دیگران، ۱۳۷۳، ج ۱۲، ص ۱۷۷۵۹ / معین، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۳۷۷) و در اصطلاح، تعریف‌های متعددی دارد که برخی از آنها عبارت است از:

- مبانی مشتمل بر مباحثی است که مسائل یک علم بر آنها مبتنی است؛ به تعبیر ساده‌تر، مبانی چیزهایی است که اساس یک تحقیق قرار می‌گیرد. مبانی گاه در معنای مبادی و حتی دلیل و مانند اینها هم کاربرد یافته که درحقیقت کاربردی مسامحی برای آن است (ر.ک: فاکر میبدی، ۱۴۲۸، ص ۳۶-۳۷).

- مبانی یک علم قضایایی است که اثبات و نفی آنها در آن علم تأثیر می‌گذارد؛ برای مثال، مبانی تفسیر قضایایی است که اثبات و نفی آنها در چگونگی تفسیر اثری بنیادین ایفا می‌کند (ر.ک: صفوی، ۱۳۹۱، ص ۳۸).

- در دانش‌های گوناگون اصطلاح «مبانی» به اصول و باورهای مسلمی گفته می‌شود که موضع‌گیری‌های بعدی در آن علم و مسائل آن، بر اساس آنها صورت گرفته و بر آنها مبتنی گشته است؛ به بیان دیگر مبانی همان پیش‌فرض‌ها، باورها و اصول موضوعه هر علم می‌باشد که علم دیگری متکفل تبیین و اثبات آنهاست (رودگر، ۱۳۹۷، ص ۲۸).

هرچند تعاریف بالا و مانند آنها تفاوت‌هایی با هم دارند، در یک پیام مشترکند و آن این است که: مبانی - جمع مبنا - قضایایی است که تأثیری بنیادین در علم داشته و مسائل آن علم بر آنها مبتنی است.

اکنون پس از بیان اجمالی مفهوم قرینه، انواع آن و نیز شناخت اجمالی مبنا و جایگاه آن در هر حوزه علمی - از جمله تفسیر - لازم است نسبت این دو آشکار شود. برای این منظور ابتدا لازم است خاستگاه و کارکرد زمان نزول در تفسیر و همچنین مبنا بودن ترتیب زمان نزول به بحث گذاشته شود و سپس مشروعیت، حجیت و چالش‌های آنها در تفسیر ارائه گردد.

در یک جمع‌بندی، نتیجه سخن در مفهوم‌شناسی قرینه و مبنا این است که قرینه

هرچند به فهم صحیح مخاطب کمک می‌کند و مانع انعقاد خطا در ذهن او می‌شود، لیکن کلام بر آن مبتنی نبوده و بدون آن فرو نمی‌ریزد و هرچند نادرست، لیکن در چهارچوب اصول عقلایی محاوره- که توضیح آن در ادامه می‌آید- منعقد می‌شود؛ اما در مبنا کلام مبتنی بر آن بوده و بدون آن منعقد نمی‌شود و فهمی شکل نمی‌گیرد. اگر پدر روز شنبه به فرزندش بگوید، کفش بخر و روز یکشنبه بگویند، شلوار بخر، تنها چیزی که در ذهن فرزند شکل می‌گیرد، جواز خرید کفش و شلوار است. به لحاظ عرفی، اگر قرینه‌ای دال بر اولویت خرید شلوار در سخن پدر وجود نداشته باشد، فرزند با وجود محدودیت مالی خود را در خرید هر یک از کفش و شلوار مختار می‌بیند و تقدم و تأخر کفش و شلوار تأثیری در فهم او بر جای نمی‌گذارد. حال اگر قرار باشد تقدم و تأخر مبنا قرار گیرد، بدین معنی است که پدر از ابتدا دستور به خرید کفش و شلوار را حکیمانه مدیریت کرده و نظم داده است و این مطلبی است که اثبات آن دلیل می‌خواهد و اصول عقلایی محاوره بدون وجود قرینه پاسخگوی آن نیست. در این فرض، با وجود محدودیت مالی فرزند خود را ناگزیر از خرید شلوار می‌بیند. در ادامه با تبیین نقش زمان نزول در تفسیر، تمایز این دو پیش از پیش آشکار می‌شود.

ب) خاستگاه و کارکرد قرینه زمان نزول در تفسیر

تفسیر، کشف مراد خدای متعال بر مبنای ادبیات عرب و اصول عقلایی محاوره است (ر.ک: بابائی و دیگران، ۱۳۷۹، ص ۲۳). منظور از اصول عقلایی محاوره، روش عقلا در همه فرهنگ‌ها و زبان‌هاست و چنان‌که در بالا گذشت، مردم در گفته‌ها و نوشته‌های خود بر قرائن تکیه می‌کنند- به‌ویژه در گفتار و در فضایی خاص و شرایطی که در انتقال معنا و مفاهیم ذهنی دخیل باشد. قرآن نیز هرچند متنی است که نه بر گفتاری منطبق است و نه نوشتاری و در عین حال، برخی ویژگی‌ها را از هر دو دارد و از کاستی‌های هر دو مبرا است، لیکن به فراوانی از قرائن استفاده کرده و یکی از عوامل انحراف در فهم مراد خدای متعال و تفاسیر نادرست، غفلت از قرائن است (ر.ک: همان، ص ۱۱۰). در این میان یکی از قرائن پیوسته غیرلفظی تاریخ نزول است. مفسران از قرینه

تاریخ نزول آیات برای ارزیابی روایات تفسیری و شأن و سبب نزول و... استفاده می‌کنند. نمونه‌های ذیل کارکرد و شیوه تأثیرگذاری قرینه در تفسیر را تا حدودی آشکار می‌کند:

۱. در تفسیر آیه ۶۰ سوره اسراء (... وَ مَا جَعَلْنَا الرُّءْيَا الَّتِي أُرِينَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ ...) روایتی نقل شده که شأن نزول این آیه را به سال ششم هجرت ربط می‌دهد. برخی مفسران این روایت را به این دلیل که سوره اسراء مکی است، مردود می‌دانند (ر.ک: مکارم شیرازی و دیگران، [بی‌تا]، ج ۱۲، ص ۱۷۲).

۲. در تفسیر آیه ۷۶ همان سوره (وَ إِنْ كَادُوا لَيَسْتَفْزُواكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبَثُونَ خِلافَكَ إِلَّا قَلِيلًا) نیز بعضی مفسران آیه را مربوط به دوران حضور پیامبر ﷺ در مدینه دانسته‌اند که برخی دیگر آن را با توجه به مکی بودن سوره مردود دانسته‌اند (همان، ص ۲۱۷).

۳. مرحوم علامه طباطبایی ﷺ در تفسیر «امیین» آیه ۲ سوره جمعه (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ)، دیدگاه تفسیر مجمع البیان را با استفاده از تاریخ نزول نقد کرده است:

بعضی احتمال داده‌اند، منظور از امیین اهل مکه باشند؛ زیرا مکه را «ام القری» می‌گفتند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۰، ص ۲۸۴). این نیز درست نیست؛ زیرا با مدنی بودن سوره مناسبت ندارد و بوی آن می‌دهد که ضمیر در «یزکیهم» و در «یعلمهم» به مهاجرین و سایر مسلمانان اهل مکه که بعد از فتح، اسلام آوردند و به نسل‌های بعد ایشان برگردد و این از مذاق قرآن به دور است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۹، ص ۲۶۴).

۴. طهارت دو معنا دارد: تمیزی و طهارت شرعی از خبث و حدث. اکنون با عنایت به زمان نزول و با توجه به اینکه احکام طهارت شرعی در مدینه نازل شد، آیات مکی درباره طهارت بر تمیزی حمل می‌شود و هرچند خود طاهرند، لیکن نمی‌توان

به آنها بر مطهریت استناد کرد- مانند «وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا» (فرقان: ۴۸)-، اما از آیات مدنی می‌توان برای اثبات مطهریت از حدیث و خبث استفاده کرد- مانند «وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ» (انفال: ۱۱).

اینها مواردی از کارکرد قرینه تاریخ نزول در فرایند تفسیر است و چنان که دیده می‌شود، هیچ یک نقش مبنایی برای تاریخ نزول در تفسیر ارائه نمی‌کند. در حوزه روایات نیز نمونه‌هایی دیگر وجود دارد که در نقد دیدگاه قائلان به مبنا بودن ترتیب نزول خواهد آمد و مسئله را بیش از پیش روشن خواهد کرد.

ج) «تاریخ نزول» یا «ترتیب نزول»

در ادبیات منابع علوم قرآن و تفسیر و نیز در ادبیات منابع روش‌شناسی تفسیر مبتنی بر نزول، دو عبارت «تاریخ نزول» و «ترتیب نزول» به چشم می‌خورد و تا آنجا که نگارنده بررسی کرده، کارشناسان این دو را یکسان تلقی کرده‌اند (ر.ک: بهجت‌پور، ۱۳۹۲، ص ۶۳، س ۱)، لیکن با بررسی شواهد و مصادیق در می‌یابیم که تاریخ نزول با تکیه بر یک تاریخ، در فهم آیه نقش اصلی ایفا نمی‌کند و تنها در قالب معیاری برای سنجش ابعاد دیگر ظاهر می‌شود. در مثال‌های ارائه شده فوق و نیز در روایات منقول که در ادامه بررسی می‌شود، غالباً تاریخ نزول مطرح و نقش قرینه محور بحث است، لیکن در پژوهش‌هایی که بر مبنای ترتیب نزول شکل گرفته، محور ترتیب نزول است و لحاظ دو زمان نزول یا بیشتر، نقش اصلی ایفا می‌کند.

د) تبیین نقش مبنایی «زمان نزول» در تفسیر و تمییز آن از قرینه

زمان نزول از دیدگاه برخی محققان کارکردی فراتر از قرینه دارد و نقشی مبنایی ایفا می‌کند. البته بررسی آثار طرفداران تفسیر به ترتیب نزول ما را به عنایت یا تطفن آنها در خصوص فرق نهادن و تمییز بین این دو نمی‌رساند و چه بسا از آن غفلت شده باشد. بهترین دلیل بر این مدعا، بررسی ادله جواز تفسیر به ترتیب نزول در آخرین و جامع‌ترین آثار مکتوب طرفداران این رویکرد تفسیری است. خلط قرینه، مبنا و مغالطه در استدلال از جمله کاستی‌هایی است که می‌توان ردیابی کرد. مبنا چیزی است که پایه

استدلال قرار می‌گیرد و نقشی رئیسی ایفا می‌کند. در تفسیر مبتنی بر ترتیب نزول، اساساً فارغ از ترتیب نزول هویتی وجود ندارد و گویا جزئی تفکیک‌ناپذیر است. آیات و سور در چنین رویکردی به زمان نزول آیات و سور زنجیر شده‌اند و بدون ملاحظه آن جز درکی نامطمئن، دستاوردی ندارد. چند مثال می‌تواند تا حدودی مسئله را روشن کند: حکم حرمت شراب پیش از حکم وجوب حجاب نازل شده است، اکنون می‌پرسیم آیا تقدم نزول حرمت شراب نسبت به وجوب حجاب می‌تواند مبنای استنباط باشد؟ مثلاً گفته شود: مسئله شراب از حجاب مهم‌تر است؛ یا حرمت نوشیدن شراب زمینه‌ساز اجرایی و تقویت شدن حجاب در جامعه است؟ این گزاره‌ها که بر پایه ترتیب نزول استخراج و استنباط شده، حجت نیستند و بیش از ذوق و سلیقه شخصی بدون دلیل آن را پشتیبانی نمی‌کند و بسا محکوم به تفسیر به رأی گردد. در مثال یاد شده می‌توان بر عکس حکم کرد؛ مثلاً گفت: تأخیر حکم حجاب به دلیل آماده نبودن شرایط اجتماعی بوده که چنین مشکلی در مورد شراب فراهم نبوده است. به هر صورت وقتی مسلم است که مثلاً باید صد حکم نازل شود و این احکام لزوماً می‌بایست به تدریج نازل شوند، برخی مقدم می‌شوند و برخی مؤخر- خواه در تقدیم و تأخیر حکمتی و رای تدریجی بودن وجود داشته باشد و خواه هیچ حکمتی جز تدریجی بودن وجود نداشته باشد. در این خصوص ممکن است در تقدیم و تأخیر برخی احکام بر برخی دیگر، حکمت یا حتی حکمت‌هایی در کار باشد، لیکن آیا می‌توان با صرف حدس و گمان مطالبی تحت عنوان حکمت ارائه کرد و آن را حجت دانست؟ و آیا چنین حدس و گمان‌هایی می‌تواند مایه برداشت‌های تفسیری باشد؟ مثالی برای تقریب به ذهن مناسب است. فرض کنیم استادان یک رشته در همایشی شرکت کرده‌اند. در پایان همایش، همه استادان می‌خواهند از در سالن بیرون روند. اکنون آیا می‌توان از ترتیب بیرون آمدن استادان، نکته خاصی را برداشت کرد؟ در این مثال ممکن است هنگام خروج جمعیت، در خصوص چند نفری که کنار درب خروج هستند، خروج‌ها بر اساس حفظ احترام، شأن، سن و مانند اینها اتفاق بیفتد. لیکن آیا می‌توان آن را در مورد همه استادان

گسترش داد؟ در این گونه موارد در نهایت شاید بتوان به عنوان مؤید برداشت‌ها به تقدیم و تأخیر اشاره کرد؛ مثلاً هنگام خروج، آقای عمرو بر زید مقدم نشد؛ چراکه عمرو شاگرد زید بوده است. در واقع ما از خارج می‌دانیم نسبت میان آن دو چیست و بر آن اساس این تقدیم و تأخیر را بر آن حمل می‌کنیم نه بر عکس به اینکه مثلاً بگوییم اگر زید بر خالد مقدم نشده، به این دلیل است که شاگرد اوست؛ زیرا ممکن است شاگرد او نباشد و به جهت رعایت سن و یا حتی بدون هیچ دلیلی و تنها برای رعایت حق تقدم باشد. بله، نظمی اجمالی می‌توان فرض کرد و آن خروج من اقرب الی الباب است که منطقی عقلایی است و در هنگام خروج برای چند نفر کنار در نیز رعایت سنی، پیش‌کسوتی و مانند آن ممکن است لحاظ شود. در مورد آیات قرآن نیز ممکن است شرایط اجتماعی، ضرورت احکام، قدرت و توانایی حکومت اسلامی، آمادگی مخاطبان و مانند اینها لحاظ شده باشد که کشف آنها بر اساس قرائن می‌تواند مفید باشد، لیکن در تنقیح مناط، استخراج احکام و تعالیم فراگیر و جاودانه قرآن این موارد حذف، مغز و لبّ اصطیاد می‌شود.

همین گونه می‌توان در باره حج و حجاب سخن گفت. حج در سوره بقره مطرح شده و حجاب ابتدایی نخستین بار در سوره نور بیان شده است و چنان که می‌دانیم، بی‌تردید سوره بقره پیش از سوره نور نازل شده است. بر این اساس، آیا می‌توان گفت مسئله حج از حجاب مهم‌تر است؟* همین قیاس را در مورد صوم، حجاب و برخی احکام دیگر نیز می‌توان طرح کرد.

دشواری یاد شده در مورد احکامی که سبب نزول خاصی ندارند، برقرار است، لیکن در مورد احکامی که در پی حادثه‌ای نازل شده‌اند، مسئله دشوارتر و در نظر گرفتن ترتیب زمان از تعاملات عرفی دورتر است. مثال ذیل تا حدی مسئله را روشن می‌کند: فرض کنیم استادی بخواهد مطلبی که ۱۰ بند دارد، بر اساس ترتیب منطقی آن

* تأخیر آیات حجاب به جهت رعایت مسائل اجتماعی و رسیدن حکومت اسلامی پیامبر ﷺ به قدرت و ثبات لازم بود که شرح آن فراتر از این مقاله است.

بیان کند، لیکن در مقام ارائه پس از بیان سه بند با پرسشی از سوی دانشجویان رو به رو می‌شود که ناگزیر می‌گردد، بند نهم را بر بند چهارم مقدم کند و سپس بندهای دیگر را به ترتیب ارائه نماید. حال اگر دانشجویی بخواهد مطلب استاد را تفریر کند، باید بکوشد با الغای تأثیر حادثه پرسش دانشجویان بر ترتیب منطقی بندها و درهم ریختن نظم آنها، نظام حاکم در ذهن استاد را به دست آورده و مطلب را بر اساس آن تنظیم کند نه اینکه برای آن حادثه در تنظیم بندها نقشی قائل شود. حال با توجه به این مثال می‌گوییم: بر فرض مشروعیت این روش تفسیری، استخراج طرح و نظام از ترتیب نزول بدین معناست که خدای متعال حوادثی را که سبب نزول آیات یا سور شده‌اند، به نحوی مدیریت کرده که ترتیب احکام نازل شده نظامی حکیمانه ارائه کند و روشن است که چنین فرضیه‌ای اول الکلام است.

اکنون برای اطمینان از استنتاج و استنباط اولویت، محبوبیت، مقدمیت و جز اینها از ترتیب نزول که گاه برآیند آن تا حد ترسیم یک طرح و سیستم پیش می‌رود و جواز استناد آنها به خدای متعال، لازم است براهین و ادله مدعیان آن به دقت بررسی شود که ادامه بحث متکفل آن است.

هـ) مشروعیت نگرش مبنایی به ترتیب نزول در تفسیر

به نظر می‌رسد در میان آثار طرفداران تفسیر بر مبنای ترتیب نزول، کامل‌ترین اثری که به مشروعیت و اثبات حجیت تفسیر بر اساس و مبنای ترتیب نزول توجه کرده، تفسیر تنزیلی - به ترتیب نزول - است. نویسنده کوشیده است، فرضیه‌اش را با پنج دلیل اثبات کند. ما هر یک از این ادله پنج‌گانه را طرح، بررسی و نقد خواهیم کرد تا درستی و استواری آنها آشکار شود.

۱. سیر ابلاغی و تعلیمی رسول اکرم ﷺ

نخستین دلیل کتاب تفسیر تنزیلی بر مشروعیت و جواز تفسیر بر اساس ترتیب نزول، سیر ابلاغی تعلیمی رسول اکرم ﷺ است. نویسنده در ذیل این عنوان آورده است:
اصلی‌ترین پایه مشروعیت این سبک سیر ابلاغی و تعلیمی رسول الله ﷺ است.

آیات قرآن مجید در نوبت‌های مختلف نزول بر ایشان خوانده می‌شد و آن حضرت ﷺ نیز به همین نسبت بر مردم تلاوت می‌کردند، آنان را از نظر روحی آماده می‌نمودند و به تعلیم محتوای آیات و بیان حکمت‌های نهفته در آنها می‌پرداختند (بهجت پور، ۱۳۹۲، ص ۴۹).

نویسنده با استناد به روایاتی مبنی بر اینکه پیامبر ﷺ پس از نزول آیه یا آیات و یا سوره‌ای از قرآن، آن را بر مردم تلاوت می‌کردند و تعلیم می‌دادند، کوشیده مطلب خود را بیان کند.

نقد و بررسی

الف) این استدلال تمام نیست؛ زیرا زمانی می‌توان به روش ابلاغی و تعلیمی پیامبر ﷺ بر مبنای بودن ترتیب نزول در تعلیم و تفسیر قرآن استناد کرد که همه قرآن نازل شده باشد، آن‌گاه پیامبر ﷺ روش ترتیب نزول را در تفسیر برگزیند، نه اینکه تعلیم همگام با نزول سند چنین برداشتی باشد. از نوشته نه چندان صریح تفسیر تنزیلی بر می‌آید که نویسنده تلاش کرده با تمسک به نزول دفعی و اینکه پیامبر ﷺ اجمالاً از قرآن خبر داشته، لیکن بر اساس ترتیب مصحفی عمل نکرده بلکه بر اساس ترتیب نزول عمل کرده، به استدلال خود و جاهت بخشد (همان، ص ۴۹-۵۰)، لیکن سستی این رویکرد بی‌نیاز از توضیح و تبیین است؛ زیرا بر فرض که پیامبر ﷺ از همه آیات با خبر باشد، لیکن حکمت اقتضا می‌کرده تا آیات به تدریج بیان شود و هر راهی جز این خلاف حکمت پروردگار است: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً» (فرقان: ۳۲).

ب) اساساً ابلاغ‌ها و تعلیم‌های پیامبر ﷺ همگام با نزول وحی مستند به زمان نزول نیست! یعنی پیامبر ﷺ پس از نزول هر آیه نمی‌فرمودند، می‌خواهم این آیه را با توجه به زمان حال که نازل شده تفسیر کنم! بله، اگر پیامبر ﷺ مثلاً در مدینه آیات مکی را بر پایه ترتیب نزول تفسیر می‌کردند، حجت بود، لیکن چنین مستندی در دست نیست.

ج) بر پاسخ‌های فوق می‌افزاییم، اگر اراده پیامبر ﷺ در ابلاغ و تعلیم همگام با نزول

وحی مبنا قرار دادن ترتیب نزول بود، چرا گاه دستور می‌دادند برخی آیات بر خلاف ترتیب نزول در سوره‌های دیگر ثبت شوند؟- مانند آیه ۲۸۱ سوره بقره (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۴۲۴) و آیه اکمال (مائده: ۳) به‌ویژه در مقایسه با آیه ابلاغ در همان سوره (مائده: ۶۷). این دقیقاً به معنای بطلان فرضیه پایه بودن ترتیب نزول در تفسیر و ابلاغ همگام با وحی است. این نکته را نیز می‌افزاییم که ما نمی‌دانیم چه تعداد آیه بر خلاف ترتیب نزول ثبت شده‌اند، اما آنچه بر آن بحث شده کم نیست (ر.ک: معرفت، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۱۷۰-۲۴۰)؛ همچنین دربارهٔ مکی یا مدنی بودن حدود یک‌چهارم سور قرآن نیز بحث است (ر.ک: همان، ج ۱، ص ۱۴۶-۱۶۸)، هرچند بسیاری از مطالب مطرح شده در این باره استوار نیست؛ همان گونه که بعضاً نقد آنها نیز چندان استوار نیست؛ مانند سوره الرحمن که بر خلاف روایات ترتیب نزول مکی بودن آن ادعا شده و نقد ضعیفی که در این خصوص ارائه گردیده است (ر.ک: همان، ج ۱، ص ۱۵۰-۱۵۱). حتی بسیار شده که سوره‌ای آغاز شده و نیمه‌کاره رها شده و سوره دیگری آغاز شده و سپس سوره قبل تکمیل شده است. پنج آیه سوره علق نمونه آن است (همان، ج ۱، ص ۱۲۷). شایان یاد است، کسانی که قائل‌اند ترتیب سوره‌های قرآن پس از پیامبر ﷺ شکل گرفته- که از نظر نگارنده این نظریه مخدوش و مرجوح است- عنوان «فاتحة الكتاب» را که در زمان پیامبر ﷺ نیز به سوره حمد اطلاق می‌شد، به «اولین سوره‌ای که کامل نازل شد» تفسیر می‌کنند (همان، ج ۱، صص ۱۰۹ و ۱۲۷) و این یعنی سوره علق در وهله نخست کامل نازل نشده بوده است. ما هیچ راهی نداریم که حتی بتوانیم به شکل معتبری حدس بزنیم که چه تعداد آیه بر اساس غیر ترتیب نزول چینش شده‌اند. جالب‌تر این است که حتی خدای متعال نیز گاه یک حادثه را بر خلاف وقوعش در قرآن نقل کرده است. نمونه آن را می‌توان در آیات ۶۵ تا ۷۳ سوره حجر مشاهده کرد:

فَأَسْرَ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ وَ اتَّبَعْتَ أَذْوَاعَهُمْ وَ لَا يَلْتَفِتُ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَ أَمْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ، وَ قَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هُوَلَاءِ مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ، وَ جَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ، قَالَ إِنَّ هُوَلَاءِ ضِيفِي فَلَا تَفْضَحُونِ، وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا

تخزُونَ، قَالُوا أَوْ لَمْ نُنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ، قَالَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ، لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ، فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ مُشْرِقِينَ.

د) همه متفق‌اند که ترتیب آیات در سوره‌های قرآن توقیفی است؛ یعنی به دستور پیامبر اکرم ﷺ و با راهنمایی پروردگار چیده شده است و هیچ کس حق تغییر در آنها را ندارد، لیکن گاه در این چینش‌ها ترتیب نزول یکسره طرح شده است؛ برای نمونه، در سوره ممتحنه، آیات ابتدایی در سال هشتم، آیات دهم و یازدهم در سال ششم، آیه دوازدهم پس از فتح مکه و آیه سیزدهم از نظر معنا متناسب با آیات صدر سوره و آستانه فتح مکه است (ر.ک: بابائی و دیگران، ۱۳۷۹، ص ۱۰۵).

۲. ساختار ترتیب سوره‌ها در مصحف امیرمؤمنان علیه السلام

نویسنده تفسیر تنزیلی ذیل عنوان فوق آورده است:

از جمله مباحث دامنه‌دار تاریخ قرآن مصحف امیرمؤمنان علیه السلام و ویژگی‌های آن است. به نظر دقیق مصاحف صحابه قرآن خالص نبود، بلکه ترکیبی از آیات قرآنی همراه با تفسیر و تبییناتی بود که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرا گرفته بودند. به واقع می‌توان مصاحف صحابه را تفسیرها و تقریراتی از تعالیم فراگرفته صحابه از فرمایشات پیامبر صلی الله علیه و آله دانست. به همین نسبت مصحف امیرمؤمنان علیه السلام تفسیری برگرفته از آموزش‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن حضرت بود. در این صورت با توجه به گزارش‌هایی که از ویژگی این مصحف رسیده، جواز تفسیر قرآن به ترتیب نزول از عمل مولای متقیان علیه السلام قابل استفاده است (بهجت‌پور، ۱۳۹۲، ص ۵۶).

وی پس از مقدماتی اضافه کرده است:

مصحف امیرمؤمنان علیه السلام نیز نوعی تفسیری مزجی از آیات قرآن است. در این مصحف، مجموعه دانش‌های مرتبط با آیات را که آن حضرت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دریافت کرده بود، به ثبت رسانده بود. در این مصحف علاوه بر ترتیب نزول سوره‌ها به دیگر ویژگی‌هایی نظیر بیان اسباب نزول آیات (ر.ک: مجلسی، [بی‌تا]، ج ۸۹، ص ۴۳) و اشخاصی که آیات در مورد آنان نازل شده، مکان وقت نزول و ناسخ و منسوخ آیات توجه داده شده است (ر.ک: معرفت، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۲۹۳-۲۹۲/ بهجت‌پور، ۱۳۹۲، ص ۵۹).

وی بدون تحقیق این فرضیه - یعنی چینش مصحف حضرت بر اساس ترتیب نزول- و با اعتماد به گفته برخی علما می نویسد: «بنابراین این مصحف با ویژگی های خاص خود معیار استفاده آن حضرت علیه السلام و تمام اوصیا بوده است؛ به عبارت بهتر مشروعیت فهم قرآن به ترتیب نزول در سیره مستمره تمام اوصیاء رسول الله صلی الله علیه و آله ریشه دارد» (همان).

نقد و بررسی

در نقد و بررسی این استدلال لازم است به نکاتی توجه شود:

(الف) استناد به آرای علما، درحالی که هیچ سندی از روایات نمی توان بر آن ارائه کرد،* نمی تواند مورد پذیرش باشد. به ویژه اگر فرض کنیم، روایاتی بر خلاف این فرضیه در اختیار داشته باشیم.

(ب) روایاتی در اختیار است که نشان می دهد، چینش سوره ها در مصحف حضرت علی علیه السلام مطابق مصحف دیگران بوده است.

(ج) با توجه به اینکه ترتیب آیات سوره ها توقیفی بوده است، اگر بر فرض ترتیب مصحف حضرت علی علیه السلام بر اساس نزول باشد، این ترتیب به ترتیب در سوره ها محدود می شود و ارتباطی به آیات ندارد، اما برخی بدون توجه به تبعات سخن خود و بدون ارائه هیچ سندی- معتبر و غیرمعتبر- با نسبت دادن به معروف مدعی شده اند که چینش آیات مصحف حضرت علیه السلام نیز بر اساس نزول می باشد! (معرفت، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۲۷۵-۲۷۶)

(د) بررسی روایات مربوط به مصحف حضرت علی علیه السلام خاستگاه تلقی اشتباه برخی دانشمندان را آشکار می کند. ما به دلیل اهمیت این موضوع به اختصار چند روایت را در این خصوص از نظر می گذرانیم تا بی پایگی این فرضیه را نشان دهیم:

۱. ... ثم أَلَفَ - علیه السلام - القرآنَ و خَرَجَ الی الناس و قد حَمَلَهُ فی اِزارٍ معه و هو یَطُ

* باید توجه کنیم که حضرت امیر علیه السلام پس از عدم پذیرش مردم، مصحف خویش را از دید همگان پنهان داشت (ر.ک: صفار، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۹۳).

من تحته فقال لهم: هذا كتابُ الله فداً ألفتَه كما أمرني و أوصاني رسولُ الله ﷺ كما انزل (مسعودی، ۱۳۸۴، ص ۱۴۶).

تحلیل روایت: در لسان العرب در توضیح «الف» آمده است: «ألفتُ بينهم تأليفاً إذا جمعتَ بينهم بعد تفرُّق، و ألفتُ الشيء تأليفاً إذا وصلتَ بعضه ببعض؛ و منه تأليفُ الكتب، و ألفتُ الشيءَ أي وصلتُهُ» (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۹، ص ۱۰، ماده الف)؛ بنابراین «الف» معنایی وسیع‌تر از ترتیب دارد و مانند تألیف کتاب، شامل بیان توضیح، ناسخ و منسوخ و مانند آن می‌شود. نقطه ابهام و منشأ اختلاف در این روایت در تعبیر «كما انزل» نهفته است.

۲. ... كما كان أمير المؤمنين عليه السلام جمعه، فلما جاءهم به قال: «هذا كتابُ ربِّكم كما أنزلَ على نبيكم، لم يزد فيه حرف، و لم ينقص منه حرف». قالوا: لا حاجة لنا فيه، عندنا مثلُ الذي عندك. فأنصرفَ و هو يقول: فنبذوه وراءَ ظهورهم و اشتروا به ثمناً قليلاً فبئسَ ما يشترونَ (صدوق، ۱۴۱۴، ص ۸۶).

تحلیل روایت: این روایت نکات تازه‌ای را گوشزد می‌کند. «عندنا مثل الذي عندك» نشان می‌دهد که آنها مصحف/امیرالمؤمنین عليه السلام را از نظر قالب، مانند مصحف‌های خود می‌دیدند و تفاوت مصحف حضرت در تفسیر و بیان قرائت، ناسخ و منسوخ و مانند آنها بوده است.

از نظر روان‌شناسی، به هیچ وجه نمی‌توان مصحف/امیرالمؤمنین عليه السلام را برهم زنده ترتیب موجود در زمان پیامبر عليه السلام دانست؛ زیرا اگر حضرت ترتیب سوره را تغییر می‌داد، مخالفان فریاد بر می‌آوردند که هنوز کفن پیامبر خشک نشده، علی بن ابی‌طالب عليه السلام در قرآن او تغییر ایجاد کرد و دلیل طرد و رد آن را به جای بی‌نیازی، «تغییر» ذکر می‌کردند. این مشکل را در خصوص تغییر آیات که توقیفی است، بسیار شدیدتر می‌توان ارزیابی کرد.

۳. و روی أيضا بطريق آخر عن محمد بن سيرين عن عكرمة قال لما كان بعد بيعة أبي بكر قعد علي بن أبي طالب عليه السلام في بيته فقيل لأبي بكر قد كره بيعتك فأرسل إليه-

إلى أن قال: قال أبو بكر: ما أعددك عنى؟ قال: رأيتُ كتابَ الله يزداد فيه فحدثتُ نفسى أن لا ألبسَ ردائى إلّا لصلاةٍ حتّى أجمعه قال له أبو بكر: فأنك نعم ما رأيتَ، قال محمد: فقلت لعكرمة: ألفوه كما أنزل الأول فالأول؟ قال: لو اجتمعت الإنس و الجن على أن يؤلفوه هذا التاليف ما استطاعوا (هاشمى خوئى، ۱۴۰۰، ج ۱۶، ص ۲۶۴).

تحلیل روایت: این روایت مشابه روایت ۱ است. با این تفاوت که در اینجا آمده بود «کما انزل بناسخه و منسوخه» و در اینجا آمده است «کما انزل الاول فالاول». البته این عبارت سؤالی است و عکرمه در پاسخ تنها می‌گوید که جن و انس توان کاری مشابه او را ندارند که طبیعی است چنین کار عظیمی که جن و انس نمی‌توانند انجام دهند، فراتر از ترتیب صرف سور و یا حتی آیات به ترتیب نزول است. این اشارات می‌تواند تا حدی از ابهام بکاهد، لیکن ابهام را به‌تمامه کنار نمی‌نهد.

۴. ... وَ فِيهِ عِلْمُ الْقُرْآنِ كَمَا أَنْزِلُ... (طبری، ۱۳۸۳، ص ۱۰۶).

تحلیل روایت: از این روایت به‌خوبی می‌توان استفاده کرد که «کما انزل» مربوط به محتوای قرآن و رفع برخی تحریف‌های معنوی است نه ترتیب سور و یا حتی آیات آن بر اساس ترتیب نزول. ارتباط با محتوا هم می‌تواند در تبیین قرائت آن شکل گیرد؛ چنان که در ادامه بیان خواهیم کرد.

با توجه به روایات یاد شده متوجه می‌شویم که به احتمال بسیار قوی منشأ اشتباه برخی دانشمندان متقدم و متأخر عبارت «کما انزل» و مانند آن در روایات یاد شده است. نگارنده در خصوص این عبارت مقاله‌ای نگاشته و بر اساس کاربست این عبارت در روایات دیگر نشان داده که معنای این عبارت نمی‌تواند ترتیب نزول باشد. به دلیل ضیق مجال تنها چند روایت را از نظر می‌گذانیم:

- قال رسول الله ﷺ: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَقْرَأَ الْقُرْآنَ غَضًّا كَمَا أَنْزَلَ فَلْيَقْرَأْهُ عَلَى قِرَاءَةِ ابْنِ أُمِّ عَبْدٍ» (احمد بن حنبل، [بی‌تا]، ج ۱، رقم ۷، ۳۸، ۴۴۵، ۴۵۴ و ج ۴، رقم ۲۷۹ / بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۲۱۲).

- در روایتی دیگر از آن حضرت ﷺ آمده است: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَقْرَأَ الْقُرْآنَ رَطْبًا كَمَا

أَنْزَلَ» (أحمد، [بی‌تا]، ج ۱، رقم ۷ و ۲۶ / هیشمی، ۱۴۰۷، ج ۹، ص ۲۸۷ / ابن کثیر، ۱۳۹۸، ج ۹، ص ۱۴۹)

تحلیل دو روایت فوق: عبارت مورد بحث در این دو روایت منقول از پیامبر اکرم ﷺ به خوبی بر قرائت صحیح دلالت دارد و بی تردید هیچ ارتباطی به ترتیب نزول و یا تحریف ندارد. اگر ترتیب نزول مد نظر بود، بی تردید خود پیامبر اکرم ﷺ به ترتیب نزولی اقدام می‌کرد و گذشته از این، ترتیب نزولی در زمان پیامبر اکرم ﷺ مطرح نبوده که اختیار آن به حسب خواست قرائت کنندگان قرآن باشد که اگر بخواهند قرآن را تر و تازه بخوانند، بر اساس آن بخوانند و اگر چنین است، چرا پیامبر اکرم ﷺ چنینی بر خلاف آن در ترتیب آیات اتخاذ کرد که تلاوت کنندگان قرائت رطب و غض را از دست بدهند؟!

- امام صادق علیه السلام: ... و قال پیامبر اکرم ﷺ: لو أن الناس قرؤوا القرآن، كما أنزل الله، ما اختلف اثنان (قمی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۴۵۱ / قمی مشهدی، ۱۳۶۸، ج ۱۴، ص ۵۵۷).

تحلیل روایت: این روایت ربطی به ترتیب نزول ندارد و چنین تفسیر ناصوابی پیامبر ﷺ را به کوتاهی و اهمال نسبت به انجام وظیفه متهم می‌کند که توضیح آن در ذیل آمده است.

۳. ترغیب معصومان علیهم السلام به قرائت و فهم ترتیب نزول

در کتاب **تفسیر تنزیلی** ذیل عنوان یاد شده آمده است:

ظاهر برخی کلمات وارد شده در لابه لای روایات اهل بیت علیهم السلام بر مشروعیت این سبک تفسیری اشعار دارد؛ برای مثال، در روایت ابن بکر رضی الله عنه حضرت می از امام صادق علیه السلام وارد شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لو ان الناس قرؤ القرآن كما انزل ما اختلف اثنان» (مجلسی، [بی‌تا]، ج ۸۹، ص ۴۸). اگر مردم قرآن را آن گونه که فرود آمده بود می‌خواندند، حتی دو نفر در آن اختلاف نمی‌کردند (بهجت‌پور، ۱۳۹۲، ص ۶۰).

وی ضمن اشاره به تفاسیر دیگر برای «کما انزل»، با برگزیدن معنای ترتیب نزول

برای آن، در پایان آورده است: «هرچند این روایت در مقام بیان تحسر امام علیه السلام از به هم خوردن ترتیب نزولی قرآن و تلاوت آن به این طریق است، اما اولویت علاقه آن حضرات در فهم قرآن با این سبک و اسلوب را نیز دارد» (همان، ص ۶۲).

نقد و بررسی

این برداشت ناصواب است؛ زیرا معنا ندارد پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات خود ترتیب نزول را عامل عدم اختلاف ذکر کند و آن گاه در این خصوص هیچ اقدامی نکند، بلکه به اتفاق مسلمانان خود ترتیبی برای آیات سوره‌ها در نظر بگیرند که عامل اختلاف است!! بنابراین در این روایت نیز عبارت مورد بحث بر قرائت صحیح حمل می‌شود و گرنه حمل بر ترتیب نزول و یا تحریف در غیر قرائت، چنان که پیش‌تر اشاره شد، به اثبات کوتاهی شخص پیامبر صلی الله علیه و آله در صیانت از قرآن می‌انجامد؛ یعنی اگر مراد ترتیب به نزول باشد، این سؤال مطرح می‌شود که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله با ترتیب بر اساس نزول جلو اختلاف را نگرفتند؟

نویسنده کتاب تفسیر تنزیلی به روایت دیگری نیز استناد کرده که آن نیز از اثبات مقصودش کوتاه است:

حضرت امیرمؤمنان علیه السلام تعلیم قرآن را بر اساس نزول در زمان حضرت مهدی (عج‌الله) پیش‌بینی کرده‌اند: «... قال /میرالمؤمنین علیه السلام: کانی انظر الی شیعتنا بمسجد الکوفه وقد ضربوا الفساطیط، یعلمون الناس القرآن کما انزل: گویا به شیعیانمان در مسجد کوفه نگاه می‌کنم که چادرهایی را بر پا کرده‌اند و در آنها قرآن را به شیوه‌ای که نازل شد به مردم تعلیم می‌دهند» (نعمانی، محمد بن ابراهیم، کتاب الغیبه باب ۲۱ باب ماجاء فی ذکر احوال الشیعه؛ نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۳، ص ۳۹۶، ح ۳۸۰۳).

آقای بهجت‌پور با استناد به آیه ۲ سوره جمعه (یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة) مدعی است: «در زمان حضرت حجت علیه السلام علاوه بر آنکه قرائت قرآن به همان ترتیب نزولی خواهد بود- ترتیبی که پیامبر بر مردم می‌خواندند (ر.ک: شیخ مفید، ۱۴۱۳، ص ۳۸۶ / مجلسی، [بی‌تا]، ج ۵۲، ص ۳۳۹، ح ۸۵ و ۱۳۹-۱۴۱) - تعلیم

محتوای آیات قرآن نیز به همان گونه‌ای خواهد بود» (بهجت پور، ۱۳۹۲، ص ۶۱).

نقد و بررسی

الف) هرچند بر اساس آیه، تعلیم پس از تلاوت است، لیکن با توجه به اینکه در شماری از موارد اختلاف قرائت موجب اختلاف معنی است، تعلیم می‌باید بر اساس قرائتی باشد که جبرئیل بر پیامبر ﷺ نازل کرده است؛ بنابراین، هیچ لزومی ندارد که جز بر تفسیر صحیح کما انزل (قرائت صحیح) حمل شود.

ب) تعلیم بر اساس ترتیب نزول- که تفسیری از «کما انزل» و محل بحث فعلی است- مستلزم قرائت بر اساس نزول نیست؛ زیرا اگر این تفسیر را برای روایت بپذیریم، شامل ترتیب آیات سوره‌ها و ترتیب سوره‌ها هر دو می‌شود و این بدین معناست که ترتیب آیات توقیفی نبوده و به اجتهاد اصحاب بوده است؛ نتیجه‌ای که خود نویسنده نیز ظاهراً بدان قائل نیست!

ج) درباره حدیث فساطیط لازم است توجه شود که ادامه حدیث باعث اجمال ماقبل و ناکارآمدی کل حدیث می‌شود و این با گذشت از اشکالات دیگر آن است. در روایتی دیگر از امام باقر ﷺ آمده است: «إذا قام قائم آل محمد ﷺ ضرب فساطیط لمن يعلم الناس القرآن على ما أنزله الله جلّ جلاله، فأصعب ما يكون على من حفظه اليوم، لأنه يخالف فيه التأليف» (مفید، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۳۸۶).

استاد معرفت در توضیح کلام امام باقر ﷺ آورده‌اند:

امام باقر ﷺ در این روایت، علت دشواری حفظ قرآن- در آن روز- را تفاوت آن با نظم و ترتیب فعلی قرآن اعلام داشته است و اگر قرآن که در دست ولی عصر (عج‌الله) است با قرآن فعلی اختلاف دیگری داشت، امام ﷺ آن را نیز بیان می‌کرد این امر نشان می‌دهد که آن قرآن با قرآن کنونی جز در ترتیب نزول هیچ‌گونه اختلافی ندارد (معرفت، ۱۳۷۹، ص ۵۱/ بهجت پور، ۱۳۹۲، ص ۶۲).

نقد و بررسی

این گفته از جهات مختلف مخدوش است. توضیح اینکه این روایت دچار ابهام و عدم همایش درونی است. بخش «لأنه يخالف فيه التأليف» معنای روایت را به ترتیب

سوره‌های قرآن و یا ترتیب آیات منصرف می‌کند، لیکن ترتیب سوره‌های قرآن با فراز «فأصعب ما یکون علی من حفظه الیوم» ناسازگار است؛ زیرا صرف به هم ریختن ترتیب سوره‌ها دشواری خاصی برای حافظ قرآن ایجاد نمی‌کند که از آن به «فأصعب» تعبیر شود. ترتیب آیات نیز- بر فرض اراده آن- تنها در شمار اندکی از آیات یا فرازهایی از آیات می‌تواند طرح شود اگر بپذیریم که معقول باشد حضرت بر خلاف چیش پیامبر ﷺ به چیش جدیدی رو کنند و توقیفی دیگر مثلا بر اساس نزول آیات شکل گیرد که احتمال آن با توجه به سیاق آیات نزدیک به صفر است و اینکه اگر چنین چیشی مفید بود، چرا پیامبر ﷺ خود به آن اقدام نکرد؟ حتی در این فرض نیز تعبیر «فأصعب» سنگین‌تر از آن فرض می‌نماید. بله تغییر فراوان قرائت می‌تواند مصداقی برای تراز «فأصعب» باشد، لیکن این احتمال با فراز پایانی روایات ناسازگار می‌نماید؛ بنابراین، این روایت هم از نظر سند و هم از نظر محتوا قابل پذیرش نیست و فراز «علی ما أنزله الله» نیز معنای روشنی به دست نداد.

اما این برداشت که اشاره نکردن امام ﷺ به تفاوت‌های دیگر نشان عدم وجود چنین تفاوت‌هایی است، زمانی درست است که امام در مقام بیان تفاوت‌های مصحف حضرت علی ﷺ با مصحف موجود باشد که در روایت هیچ قرینه‌ای بر این مطلب وجود ندارد.

۴. استفاده معصومان و اصحاب آنان از این سبک در تفسیر

روایت اول

در کتاب تفسیر تنزیلی در توضیح این عنوان آمده است:

در میان کلمات ائمه اطهار و اصحاب آنها مواردی وجود دارد که برای اثبات مطلبی به ترتیب نزول آیه و یا سوره‌ای استناد نموده اند. نمونه آن عدم نسخ حکم آیه ازدواج موقت است. در مرفوعه علی بن ابراهیم از مذاکره ابوحنیفه با اباجعفر محمد بن نعمان صاحب الطاق یاد شده که ابوحنیفه از مؤمن الطاق سؤال کرد: «یا اباجعفر ان الآیه التی فی سأل سائل [و الذین لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم] تنطق بتحريم المتعه و الروایه عن النبی ﷺ قد جائت بنسخها.

فقال له ابو جعفر: يا ابا حنيفة ان سوره سأل سائل مكيه و آيه المتعه مدینه و روايتك شاذه رديه» (كليني، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۴۵۰) ای ابوحنیفه سوره «سأل سائل» (معارض) مکی است و آیه متع - در سوره نساء - در مدینه نازل شده است. اما روایتی که از پیامبر اکرم ﷺ درباره نسخ حکم ازدواج موقت گفته‌ای، بی قاعده و غیرعادی و مردود است (بهجت پور، ۱۳۹۲، ص ۶۲-۶۳).

۱. به طور کلی باید دانست استناد به نحوه استدلال اصحاب اهل بیت علیهم السلام از دیدگاه شیعه حجت نیست و جزو سنت به شمار نمی‌شود.
۲. سند مطلب یاد شده مرفوعه نیست، بلکه موقوفه و مردود است. هر چند اگر مرفوعه هم می‌بود، از نظر علم رجال، ضعیف به شمار می‌رفت.
۳. این روایت را نمی‌توان مؤید سبک تفسیر تنزیلی قلمداد کرد؛ زیرا در این روایت ترتیب نزول تنها در حد قرینه به کار گرفته شده است و در چهارچوب اصول عقلایی محاوره می‌گنجد. اگر روز شنبه مولا به عبدش بگوید، تو حق خرید و فروش نداری و روز پنج‌شنبه به او بگوید این مال را بفروش، هیچ‌کس نمی‌تواند با استناد به دستور روز شنبه مولا عمل عبد را باطل و جرم تلقی کند؛ زیرا تخصیص مولا جزو اصول عقلایی محاوره است و چنین استنادی به معنای مبنا قرار دادن زمان صدور نیست، بلکه در حد قرینه‌ای است که بتوان رابطه دو حکم را تشخیص داد. مبنا بودن به این است که مثلاً روز پنج‌شنبه ساعت هشت صبح مولا به عبد بگوید، این مرکب را بفروش و ساعت ده به او دستور دهد، از بازار فلان کتاب را خریداری کن. اگر زمان صدور دو فرمان را مبنا قرار دهیم، نتیجه می‌گیریم که دستور نخست بر دستور دوم اولویت دارد و عبد باید نخست مرکب را بفروشد؛ درحالی‌که عرف عقلا قرائن را در تشخیص اولویت به کار می‌گیرند و زمان نقش مبنایی ندارد و اگر عبد تشخیص دهد، خرید کتاب برای مولا مهم‌تر است، آن را مقدم می‌کند.

خلاصه اینکه چنین مبنایی برای استنتاج در چهارچوب اصول عقلایی محاوره نمی‌گنجد و نیاز به حجت دارد.

روایت دوم

مورد استناد: «عبدالرحمن از امام صادق علیه السلام در مورد مراد از عفو در آیه «یستلونک ماذا ینفقون قل العفو» (بقره: ۲۱۹) سؤال می‌کند. ایشان فرمود: «الذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قواماً» (فرقان: ۶۷) نزلت هذه بعد هذا (عروسی‌حویزی، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۲۸، ح ۹۹)؛ یعنی عفو حالتی میان اسراف و بسته نگاه داشتن دست است.

نقد و بررسی

۱. دلالت این روایت حتی بر اعتبار قرینه بودن ترتیب نزول روشن نیست، چه رسد بر اعتبار مبنا بودن آن. در حقیقت می‌توان گفت مقایسه دو آیه به قاعده «إِنَّ الْقُرْآنَ یفسِّرُ بعضه بعضاً» یا «إِنَّ الْقُرْآنَ یشهد بعضه علی بعض» باز می‌گردد؛ از این رو اگر بر فرض ما از تاریخ نزول هیچ یک از دو آیه آگاه نباشیم و یا حتی تاریخ نزول آن دو را بر عکس فرض کنیم، نتیجه یکسان است و ما از قیاس دو آیه به یک نتیجه مساوی می‌رسیم!

۲. مشخص نیست فراز «نزلت هذه بعد هذا» سخن امام است یا راوی. با توجه به آنچه در بند پیشین گذشت، این تردید قوت می‌گیرد.

۳. برای «العفو» تفسیرهای دیگری نیز وجود دارد (ر.ک: مکارم‌شیرازی و دیگران، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۱۲۰-۱۲۱).

روایت سوم

کافی از علی بن محمد از بعضی اصحابش از آدم بن اسحاق از عبدالرزاق بن مهرا ن از حسین بن میمون از محمد بن سالم از امام باقر علیه السلام: «... سورة نور پس از سورة نساء نازل شد. شاهد درستی آنکه خدای عزوجل در سورة نساء بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل کرد: «وَاللّٰتِ یَاتِیْنَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِّسَائِكُمْ ... أَوْ یَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُنَّ سَبِيْلًا» (نساء: ۱۵-۱۶). سبیل در این آیه همان است که خدای عزوجل فرمود: «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا...».

بر اساس این روایت، از جمع بین دو آیه و اینکه آیه ۱۵-۱۶ سورة نساء قبل از

نزول حکم سوره نور درباره زنان زناکار نازل شده است، روشن می‌شود که مجازات آنها قبل از نزول آیه سوره نور، آزار بوده است، ولی مقدار آزار تعیین نشده بود که سوره نور مقدار آزار را صد تازیانه معین کرده است؛ بنابراین ترتیب نزول سوره‌ها و تقدم سوره نساء (۹۲) در ترتیب نزول بر سوره نور (۱۰۳) کشف می‌شود و اینکه نسبت آیه سوره نور نسبت مفسر و مبین آیه سوره نساء است (بهجت‌پور، ۱۳۹۲، ص ۶۳-۶۴).

نقد و بررسی

این روایت بر فرض پذیرش موارد زیر است:

اولاً روش کشف ترتیب آیات و سوره‌ها را می‌آموزد؛ یعنی ما می‌توانیم با مقایسه محتوای سوره‌های قرآن کریم به تقدم و تأخر آنها پی ببریم و یکی را قرینه فهم دیگری قرار دهیم.

ثانیاً به ما می‌فهماند که اگر آیه‌ای در سوره‌ای بر آیه‌ای در سوره دیگر مقدم باشد، ما می‌توانیم دو سوره را نیز به تبع آن دو آیه مرتب کنیم. معنای این برداشت آن است که آیات نیز به ترتیب و بر اساس نزول چیده شده‌اند. این استفاده از این رو است که ما بدون نیاز به دانستن تقدم و تأخر سوره نساء و نور نیز می‌توانستیم آیات مقدم و مؤخر را تشخیص دهیم. این مهم با توجه به ذیل آیه سوره نساء و جواز این مقایسه بر اساس «إِنَّ الْقُرْآنَ يَفْسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا» یا «إِنَّ الْقُرْآنَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ» است؛ یعنی اگر فرض شود سوره نور بر سوره نساء مقدم باشد، می‌توان فهمید که آیه مورد بحث سوره نور از جهت نزول مستثنی است و پس از آیه سوره نساء نازل شده و بعد در سوره نور قرار داده شده است. این نکته مهمی است که اگر از اشکالاتی که مطرح می‌کنیم سالم بگذرد، برای ما مغتنم است، لیکن فراروی چنین برداشتی چالش‌هایی وجود دارد که عبارت است از:

یکم. روایت از چهار ضعف رنج می‌برد و چنان که می‌دانیم در چنین مواردی به روایت اعتماد نمی‌شود: الف) مرسل است؛ ب) در رجال سند سه نفر مجهول‌اند؛ یعنی

آدم بن اسحاق، عبدالرزاق بن مهران و محمد بن سالم.

دوم. به قطع ثابت شده که برخی آیات بر خلاف ترتیب نزول در سوره‌هایی دیگر جای گرفته‌اند که پیش‌تر نمونه‌هایی از آن بیان شد و روایت بعد- روایت چهارم- نیز شاهدی دیگر بر آن است. این مطلب استدلال موجود در روایت را مخدوش و برداشت تبعیت سوره‌های قرآن از آیات آنها را به‌ویژه در مثل سوره نساء و نور که یکباره نازل نشده‌اند، باطل می‌نماید و به تبع آن به اعتبار کل روایت نیز خدشه می‌رساند و خود در جایگاه قرینه عدم اعتبار روایت قرار می‌گیرد.

سوم. بی‌ارتباط نیست اگر یک سؤال را مطرح کنیم: بر فرض پذیرش روایت، چرا حضرت که می‌خواستند تقدم و تأخر دو سوره را روشن کنند، افزون بر محتوا به روایات ترتیب نزول منقول از گذشتگان نشان که به‌طور طبیعی می‌بایست بین مردم شهره باشد، تمسک نکردند؟ آیا نمی‌توان حدس زد که یا در آن زمان ترتیب مشخصی برای نزول سوره‌ها وجود نداشته و بعدها ساخته شده است و یا ترتیب موجود و مشهور آن زمان را صحیح و دقیق نمی‌دانستند؟

چهارم. فراز مورد بحث در سیاق حدیث یاد شده که نسبتاً طولانی است، قرار ندارد.

پنجم. بر فرض نادیده گرفتن همه این مطالب، این روایت چه ربطی به مبنا قرار دادن ترتیب نزول دارد؟ اینکه از ترتیب نزول برای تعیین ناسخ و منسوخ استفاده شود، آیا به معنای مبنا قرار دادن ترتیب نزول است؟

روایت چهارم

کافی به روایت صحیح از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن‌ابی‌عمیر از عمر بن اذینیه از زارة و فضیل بن یسار و بکیر بن اعین و محمد بن مسلم و برید بن معاویه از همگی نقل می‌کند که قال ابو جعفر علیه السلام: «وكان الفريضة تنزل بعد الفريضة الاخرى و كانت الولاية آخر الفرائض فانزل الله عزوجل "اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي"». امام در ادامه فرمودند: «لا انزل عليكم بعد هذه فريضة قد اكملت لكم الفرائض»

(عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ج ۱، صص ۵۸۷ و ۶۴۶ / فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۵۳).

در این روایت امام به موضوع ترتیب احکام نازل شده بر پیامبر اکرم ﷺ اشاره کرده، بیان می‌فرماید آنچه باعث نزول آیه «الیوم اکملت لکم دینکم» در سوره مائده شد، نزول آیه ولایت بود که آخرین و مهم‌ترین واجب را بر مردم بیان داشت. همین امر شاهد بر اهمیت مسئله ولایت در مجموعه فرائض الهی است. ملاحظه می‌کنید که اهل بیت ﷺ برای توضیح مواردی از تفسیر یا نسخ آیات و بیان اهمیت حکمی از احکام به سیر تاریخ نزول آیات و سوره‌ها توجه داده‌اند و در توضیح این حقایق از ترتیب نزول سوره‌ها بهره گرفته‌اند.

نقد و بررسی

اول. فراز «كان الفريضة تنزل بعد الفريضة الاخرى» ابهام دارد؛ زیرا اولاً همه فرائض چنین‌اند- یعنی یکی پس از دیگری نازل می‌شود؛ ثانیاً اگر مراد ملاک بودن چینش آن باشد، نقض آن در همین سوره مائده است؛ زیرا آیه اکمال در سومین آیه سوره مائده جای دارد و مثلاً آیات ۴-۶، ۳۸، ۴۵، ۵۱ و... پس از آن درج شده‌اند. همین مطلب نقضی بر برداشت نقد پیشین در بالا نیز هست و چنان استفاده‌ای را از روایت یاد شده مخدوش می‌کند.

دوم. در هیچ یک از روایات فوق از ترتیب سوره‌ها استفاده نشده است و در یک مورد که سوره مطرح شده، افزون بر ضعف شدید، رابطه استفاده به عکس مراد نویسنده تفسیر ترتیبی است.

نتیجه‌گیری

۱. در آثار طرفداران تفسیر بر مبنای ترتیب نزول بین قرینه بودن و مبنا بودن زمان نزول و نیز بین تاریخ و ترتیب نزول تفاوتی قرار داده نشده و این نشان‌دهنده ناپخته بودن بحث نزد آنان است.
۲. در نگاه‌های طرفداران تفسیر بر مبنای ترتیب نزول، ترتیب نزول سوره‌ها با ترتیب نزول آیات قرآن یکسان تلقی شده است؛ درحالی‌که

- هیچ دلیلی بر چنین نگرشی وجود ندارد.
۳. پیامبر اکرم ﷺ همگام با نزول وحی، آیات را ابلاغ می‌کردند و چون این تنها گزینه پیش‌روی پیامبر ﷺ بوده است، دلالتی بر جواز مبنا قرار دادن نزول آیات و سوره‌ها ندارد.
۴. مصحف امیرالمؤمنین علیه السلام مشتمل بر ثبت قرائت صحیح، مطالب تفسیری و انتقال و ثبت فضای نزول و مانند اینها بود. رعایت ترتیب نزول در آن برداشتی نادرست از عبارت «کما انزل» است و در این باره مستند دیگری وجود ندارد.
۵. روایات مورد استناد طرفداران تفسیر بر مبنای ترتیب نزول بر کارکرد قرینه زمان نزول در تفسیر دلالت دارند و نه مبنا بودن آن.
۶. در هیچ یک از روایات از ترتیب نزول سوره‌های قرآن استفاده نشده است و تنها از تاریخ نزول در حد قرینه تفسیری استفاده شده است.

منابع و مأخذ

۱. ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم؛ الغيبة للنعمانی؛ تصحیح علی اکبر غفاری؛ چ ۱، تهران: نشر صدوق، ۱۳۹۷ق.
۲. ابن بابویه (للسدوق)، محمد بن علی؛ إعتقادات الإمامية؛ چ ۲، تهران: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۴ق.
۳. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر؛ البداية و النهاية؛ بیروت: دار الفکر، ۱۳۹۸ق.
۴. ابن منظور المصری، محمد بن مکرم؛ لسان العرب؛ ط ۳، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ق.
۵. احمد بن حنبل؛ مسند؛ بیروت: دار صادر، [بی تا].
۶. بابائی، علی اکبر؛ قواعد تفسیر قرآن؛ چ ۱، تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سازمان سمت، ۱۳۹۴.
۷. بابائی، علی اکبر، غلامعلی عزیزی کیا و مجتبی روحانی راد؛ روش شناسی تفسیر قرآن کریم؛ چ ۱، تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سازمان معالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، ۱۳۷۹.
۸. بلاذری، احمد بن یحیی؛ انساب الاشراف؛ تصحیح سهیل زکّار و ریاض زرکلی؛ ط ۱، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۷ق.
۹. بهجت پور، عبدالکریم؛ تفسیر تنزیلی (به ترتیب نزول)؛ چ ۱، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۲.
۱۰. دهخدا، علی اکبر و دیگران؛ لغت نامه؛ تهران: مؤسسه لغت نامه و دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
۱۱. رودگر، محمدجواد؛ مبانی عرفان و حیانی؛ چ ۱، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۷.
۱۲. صفار، محمد بن حسن؛ بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام؛ تصحیح

- محسن بن عباسعلی کوجه باغی؛ چ ۲، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي، ۱۴۰۴ق.
۱۳. صفوی، سیدمحمدرضا؛ بازخوانی مبانی تفسیر قرآن؛ چ ۱، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۱.
۱۴. طباطبایی، سیدمحمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ چ ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم؛ ۱۴۱۷ق.
۱۵. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ با مقدمه محمد جواد بلاغی، چ ۳، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
۱۶. طبری، محمد بن جریر؛ دلائل الإمامة؛ چ ۱، قم: دار الذخائر، ۱۳۸۳ق / ۱۹۶۳م.
۱۷. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه؛ تفسیر نور الثقلین؛ تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی؛ چ ۴، قم: انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.
۱۸. فاکر المیبدی، محمد؛ قواعد التفسیر لدى الشيعة و السنة؛ ط ۱، تهران: المجمع العالمی للتقريب بين المذاهب الإسلامية و المعاونة الثقافية و مركز التحقيقات و الدراسات العلمية، ۱۴۲۸ق / ۲۰۰۷م.
۱۹. فیض کاشانی، ملامحسن؛ تفسیر الصافی؛ تحقیق حسین اعلمی؛ چ ۲، تهران: انتشارات الصدر، ۱۴۱۵ق.
۲۰. قمی، علی بن ابراهیم؛ تفسیر القمی؛ تصحیح موسوی جزائری؛ چ ۳، قم: دار الكتاب، ۱۴۰۴ق.
۲۱. قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا؛ تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب؛ تصحیح حسین درگاهی؛ چ ۱، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸.
۲۲. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی؛ چ ۴، تهران: دار الکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ق.

۲۳. مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار؛ تهران: مكتبة الاسلامية، [بی تا].
۲۴. مسعودی، علی بن حسین؛ اثبات الوصیة؛ ج ۳، تهران: انصاریان، ۱۳۸۴/۱۴۲۶ م.
۲۵. معرفت، محمد هادی؛ التمهید فی علوم القرآن؛ ج ۱، قم: مؤسسه التمهید، ۱۴۱۵ ق.
۲۶. —؛ صیانة القرآن من التحریف؛ ج ۱، تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹.
۲۷. معین، محمد؛ فرهنگ فارسی؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۵.
۲۸. مفید، محمد بن محمد؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد؛ ج ۱، قم: کنگره شیخ مفید، مؤسسه آل البيت ع، ۱۴۱۳ ق.
۲۹. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران؛ تفسیر نمونه؛ تهران: دار الکتب الإسلامية، [بی تا].
۳۰. نوری، حسین بن محمدتقی؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل؛ ط ۱، بیروت: مؤسسه آل البيت ع لاحیاء التراث، ۱۴۰۸ ق.
۳۱. هاشمی خوئی، میرزا حبیب الله؛ منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة؛ تصحیح ابرهیم میانجی، ترجمه حسن حسن زاده آملی و محمدباقر کمره‌ای؛ ج ۴، تهران: مكتبة الإسلامية، ۱۴۰۰ ق.
۳۲. هیثمی، نورالدین علی بن ابی بکر؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد؛ بیروت: دار الریان للتراث، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ ق.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی